

درآمدی بر نظریه شهروندی گفت‌وگویی در فلسفه سیاسی هابرماس*

عباس منوچهری^۱، سید محمود نجاتی حسینی^{۲*}
^۱ استادیار گروه علوم سیاسی دانشگاه تربیت مدرس
^۲ دکترای علوم سیاسی دانشگاه تربیت مدرس
(تاریخ دریافت ۸۴/۱۲/۷، تاریخ تصویب ۸۵/۷/۲۳)

چکیده

موضوع این مقاله، تحلیل و تبیین نظریه شهروندی گفت‌وگویی^۱ در فلسفه سیاسی هابرماس است. در این مقاله، ضمن واکاوی مقایسه‌ای فشرده و مرور مختصر بر نظریه‌های شهروندی مطرح (پیشامدرن، مدرن و پسامدرن)، نظریه شهروندی هابرماسی واری شده است. برای تحلیل شهروندی هابرماسی، که با توجه به ماهیت فلسفه سیاسی هابرماس یک شبکه تئوریک پیچیده و در هم تنیده شده از جامعه‌شناسی و فلسفه‌های اجتماعی سیاسی، اخلاق و حقوق است، از سه مقوله کلیدی پیوند دهنده و میانجی موجود در این شبکه تئوریک استفاده شده است: (۱) عقلانیت بین‌الذهانی ارتباطی^۲، (۲) اخلاق گفت‌وگویی^۳، (۳) کنش ارتباطی^۴. این مقوله‌های کلیدی، علاوه بر این هسته اصلی جامعه‌شناسی و فلسفه‌های اجتماعی سیاسی و اخلاقی و حقوقی هابرماسی را شکل می‌دهند، در شهروندی هابرماسی نیز دخیل‌اند. هدف اصلی مقاله نیز تحلیل نسبت میان مقوله‌های کلیدی سه‌گانه با شهروندی هابرماسی است. این نسبت کاوی از طریق رهیافت روشی هرمنوتیک متن محور (ریکور) و انکشاف – افشا (هایدگر) و انتقادی (هابرماس) صورت گرفته است.

واژگان کلیدی: کنش ارتباطی، عقلانیت بین‌الذهانی ارتباطی، اخلاق گفت‌وگویی، شهروندی گفت‌وگویی هابرماسی، جامعه‌شناسی و فلسفه‌های سیاسی، اخلاق و حقوق هابرماس.

*. این مقاله برگرفته از رساله دکترای فلسفه سیاسی در دانشگاه تربیت مدرس است.

E-mail: smnejatih@yahoo.com

** نویسنده مسؤول: تلفن ۰۹۱۲-۲۰۴۵۲۶۲

1. Discursive citizenship
2. Communicative-Intersubjective Rationality
3. Discourse Ethics
4. Communicative Action

طرح مسأله

شهروندی^۱ یکی از چند مفهوم کلیدی پر سابقه در فلسفه سیاسی است. که از سر آغاز شکل‌گیری فلسفه سیاسی کلاسیک (و به ویژه در آرای ارسطو) تا عصر حاضر به صورت‌های گوناگون در دل نظریه‌های مندرج در این فلسفه بارها باز تولید تئوریک شده است. به طوری که اکنون می‌توان از نظریه‌های شهروندی پیشامدرن، مدرن و پسامدرن نام برد. فارغ از ماهیت متنوع تئوریک این نظریه‌ها و نیز هم‌گرایی‌ها و واگرایی‌های تئوریک آن‌ها (چه در فلسفه سیاسی و چه در فلسفه‌های اخلاق، حقوق و فلسفه اجتماعی که به لحاظ ماهیت‌شان به مسأله شهروندی پرداخته‌اند)، آنچه که بیش از هر چیز دیگر توجه را جلب می‌کند وجود دو مقوله کلیدی مندرج در نظریه‌های شهروندی سه گانه بالا است: حق شهروندی^۲ و وظیفه/ تکلیف شهروندی^۳. از این رو در حالی که محور هم‌گرایی تئوریک این نظریه‌ها و فلسفه‌ها صورت‌بندی حق/ وظیفه و تکلیف شهروندی است؛ اما محور واگرایی آن‌ها تعریف شهروندی بر اساس این دو مقوله و همچنین سازوکار پیوند تئوریک این دو از حیث مقدمات و مفروضات شالوده‌ای شهروندی است. بدین معنا مشخص می‌شود که در واکاوی هرگونه نظریه شهروندی، آنچه که باید به عنوان اصل مورد توجه قرار گیرد: الف) شناخت مقایسه‌ای هم‌گرایی‌های تئوریک نظریه‌های شهروندی و ب) تبیین موردی واگرایی‌های تئوریک در نظریه شهروندی مورد مطالعه است.

از این منظر موضوع محوری مقاله حاضر شناخت تحلیلی و تبیینی ماهیت واگرایی تئوریک نظریه شهروندی هابرماس بر مبنای فلسفه سیاسی هابرماسی است. برای واری مسأله دست کم به دو پرسش هدایت‌کننده نیاز است: الف) در فلسفه سیاسی هابرماسی، نسبت تئوریک میان حق و شهروندی (حق شهروندی) چگونه است؟ ب) در فلسفه سیاسی هابرماسی، نسبت تئوریک میان وظیفه و شهروندی (وظیفه شهروندی) چگونه است؟ از آن جا که هدف مقاله فراهم نمودن پاسخ مناسب برای این دو پرسش است؛ ضروری است که کار را با دو پاسخ موقتی (فرضیه) دنبال کنیم. به نظر ما با توجه به محتوای فلسفه سیاسی هابرماسی و به ویژه مقوله‌های کلیدی و

1. Citizenship
2. Citizenship right
3. Citizenship obligation /duty

درآمدی بر نظریه شهروندی گفتگویی در فلسفه سیاسی هابرماس

محوری آن، این دو فرضیه راهگشا هستند: الف) در فلسفه سیاسی هابرماس عقلانیت بین الازدھانی ارتباطی (تعاملی دیالوگی ارتباطی) حق و شهروندی را به یکدیگر پیوند می‌دهد. ب) در فلسفه سیاسی هابرماسی اخلاق گفت و گویی (تأملی انتقادی تفاهمی توافقی) وظیفه و شهروندی را به یکدیگر پیوند می‌دهد.

در پرتو آنچه گفته شد (نسبت میان عقلانیت بین الازدھانی و اخلاق گفت و گویی با حق و وظیفه شهروندی) سامان مقاله برای مباحثی که در ادامه خواهد آمد به این صورت است:

۱. تحلیل مقایسه‌ای و فشرده از هم‌گرایی‌های تئوریک نظریه‌های شهروندی پیشامدرن، مدرن و پسامدرن.

۲. تحلیل مختصر شبکه تئوریک فلسفه سیاسی، اجتماعی، اخلاق و حقوق هابرماسی.

۳. تبیین نسبت میان عقلانیت بین الازدھانی با حق شهروندی در فلسفه سیاسی هابرماس.

۴. تبیین نسبت میان اخلاق گفت و گویی با وظیفه شهروندی در فلسفه سیاسی هابرماس.

هم‌گرایی‌های تئوریک در نظریه‌های شهروندی پیشامدرن، مدرن، پسامدرن و مدرن متأخر

در نظریه‌های شهروندی تعریف متعارف و نسبتاً مورد اجماع از شهروندی و به عبارت دقیق‌تر هسته مشترک تمامی تعاریف، که با محوریت دو مقوله کلیدی حق / وظیفه همراه است، شهروندی را مفهومی به هم پیوسته از حقوق و وظایف مدنی سیاسی اجتماعی می‌داند که به مثابه نوعی پایگاه، شأن و عضویت اجتماعی به تمامی افراد جامعه اعطا شده است و فارغ از تعلقات طبقاتی، نژادی، قومی، مذهبی، اقتصادی همگان را یکسان و برابر فرض گرفته و آن‌ها را واجد حق برخورداری از تمامی امتیازات، منابع و مزایای حاصله از جامعه می‌داند و نهایتاً مسؤول، مکلف و موظف به مشارکت در جامعه‌ای که در آن زندگی می‌کنند، محسوب می‌نماید (ملکین، ۱۹۹۶). این تعریف نسبتاً مفصل، فارغ از تنوعات نظری و تأکیدات خاصی که معمولاً این نظریه‌ها روی یک یا چند قسمت از آن دارند، دست مایه نظری مناسبی برای طرح مباحث شهروندی و تحلیل مؤلفه‌های آن از سوی فیلسوفان سیاسی، اجتماعی و حقوق و اخلاق و همچنین نظریه‌پردازان سیاسی اجتماعی معاصر فراهم نموده است (بنگرید به نجاتی‌حسینی،

۱۳۸۴؛ ۱۳۸۳؛ ۱۳۸۳: ۶۲-۲۲؛ ۱۳۸۱: ۴۳-۳۰؛ ۱۳۸۰: ۱۶-۶). که در این جا به صورتی بسیار فشرده و ارسسی خواهند شد.

۱. نظریه شهروندی پیشامدرن

آغازگر طرح مفهوم شهروندی همان گونه که کار و هارتنت عنوان نموده‌اند ارسطو است (کار و هانت، ۱۹۹۶: فصل ۵). وی با تعریف شهروند به عنوان فردی که به عنوان یک موجود سیاسی اجتماعی در امور جامعه‌اش مشارکت دارد و از طریق این مشارکت قادر است تا هستی اجتماعی سیاسی‌اش را تحقق بخشد؛ واضح نظریه شهروندی پیشامدرن محسوب می‌گردد (ارسطو، ۱۳۶۴: ۱۰۰-۱۱۰). در لابلای کتاب سیاست، ارسطو چنین برداشتی را از شهروندی مبنای تحلیل قرار داده است. روی هم گزاره‌هایی که در این خصوص ارسطو ارائه نموده بیانگر نسبت جامعه و شهروندی؛ مشارکت، حقوق، وظایف و مسئولیت‌های شهروندی؛ دموکراسی و شهروندی و نهایتاً رابطه دو سویه دولت و شهروندان است (فالکس، ۱۳۸۱: ۳۵-۲۶). همان گونه که فالکس یادآوری کرده است، ایده شهروندی پیشامدرن مبنایی برای ایده شهروندی مدرن بوده است. به ویژه این که برداشت‌های یونانی - رومی که ناظر به برابری اخلاقی موجودات انسانی بوده سهمی در خور توجه در تولید ایده شهروندی محسوب می‌شود.

با این وجود تداوم ایده برابری اخلاقی موجودات انسانی در قالب مفهوم شهروندی رومی و مسیحی با گسست‌هایی همراه بوده است. در این باره تحلیل‌های هلد (۱۳۷۸)، دوبنوا (۱۳۷۸) و فالکس (۱۳۸۱) حاوی نکات قابل توجهی‌اند (دوبنوا، ۱۳۷۸: ۳۸-۳۳؛ هلد، ۱۳۷۸: ۶۲-۵۲؛ فالکس، ۱۳۸۱: ۳۵-۲۶). این نکات مؤلفه‌های کلیدی مندرج در مفهوم شهروندی رومی - مسیحی را نشان می‌دهند:

الف) شهروندی رومی، شهروندی با ماهیت انحصاری است، برتری اقلیت خاص بر اکثریت را نشان می‌دهد، مبنای تعریف آن نابرابری طبقاتی است، دامنه آن محدود است و گروه‌های اجتماعی نظیر زنان، بردگان و بیگانگان را در بر نمی‌گیرد. ب) شهروندی مسیحی نیز

درآمدی بر نظریه شهروندی گفتگویی در فلسفه سیاسی هابرماس

با محوریت تئوکراسی (ولایت مطلقه پاپ و کلیسا) و برتری اکتوریتاس^۱ (مرجعیت و اقتدار روحانی) بر پوتستاس^۲ (مرجعیت و اقتدار دنیوی) حاوی ایده‌های خاصی در مقایسه با شهروندی یونانی - رومی بوده است. از جمله این‌ها می‌توان به اندراج التزام و تعهد و وفاداری اخلاقی معنوی برادرانه به شهر خدا و نه شهر زمینی؛ تعهد سیاسی به کلیسا و مرجعیت دینی و نه جامعه سیاسی و نهایتاً لزوم اطاعت از اقتدار روحانی و نه اقتدار سیاسی به عنوان معرف‌های شهروندی مسیحی قرون وسطی اشاره نمود. به این معنا شهروندی مسیحی آنتی تن انسان سیاسی اجتماعی ارسطویی (شهروندی یونانی) محسوب می‌شود و به یک مفهوم شهروند - مسیحی با مؤمن حقیقی به کلیسا مترادف گرفته می‌شود. با رنسانس و به سر آمدن سده‌های میانه در سده ۱۶ میلادی ما شاهد طرد مفاهیم شهروندی رومی - مسیحی و در عوض بازگشت به ایده شهروندی ارسطویی (یونانی) هستیم. این بازگشت و همچنین ابداعات تئوریکی که محصول مدرنیته و جامعه مدرن اولیه در سده‌های ۱۹-۱۷ میلادی بوده است در قالب نظریه شهروندی مدرن به برگ و بار نشست.

۲. نظریه شهروندی مدرن

در فلسفه‌های سیاسی ماکیاول، هابز، روسو، کانت، هگل، میل، توکویل و مارکس رگه‌های تئوریک اولیه از مفهوم شهروندی مدرن ارائه شده است. در این باره هاتچینگ (۱۹۹۹) با استناد به تحلیل‌های آندره (۱۹۹۱)، واتز میلر (۱۹۹۲)، میلیگان (۱۹۹۲)، ترنر (۱۹۹۳)، وان اشتر برگن (۱۹۹۴) و کیمیلکا (۱۹۹۵) محوریت این ایده‌ها را ناظر به نسبت میان شهروندی و حقوق طبیعی و موضوعه و نیز رابطه شهروندی با هویت و کردارهای سیاسی دانسته است (هاتچینگ، ۱۹۹۹: ۶-۱۱). ترنر و هامیلتون (۱۹۹۴) نیز در بررسی جامع و مفصلی که از نظریه‌های شهروندی از آغاز تاکنون به دست داده‌اند؛ مؤلفه‌های کلیدی مندرج در نظریه شهروندی مدرن را شناسایی نموده‌اند (ترنر و هامیلتون، ۱۹۹۴: ۲۵۳-۲۵۵). این‌ها عبارتند از: جامعه مدنی، جامعه سرمایه‌داری، عقل‌گرایی، برابری، عدالت، حوزه عمومی، قرارداد اجتماعی، مسئولیت‌های

1. Actoritas
2. Potestas

اخلاقی، اراده همگانی، مشارکت، سکولاریزم، لیبرالیسم، پارلمانتاریزم و دموکراسی. میلر نظریه پرداز سیاسی معاصر (۱۹۹۹) در جمع بندی که از نظریه شهروندی مدرن (اولیه) مبتنی بر آرای فلسفی سیاسی سده های ۱۸-۱۹ به دست داده است؛ در کل قائل به دو نوع الگوی تئوریک در شهروندی مدرن است: شهروندی جمهوری گرایی ماکیاول و شهروندی لیبرال مدنی و عرفی هابز و لاک (میلر، ۱۹۹۹: فصل ۳).

الف) در شهروندی جمهوری گرایانه ماکیاول ضمن تأیید مقوله حقوق و وظایف شهروندی تأکید اصلی بر ضرورت مشارکت جدی و فعالانه افراد در زندگی سیاسی اجتماعی است. این مشارکت با ایفای نقش شهروندی به عنوان عضویت تمام عیار در زندگی اجتماعی سیاسی صورت می گیرد. ب) در شهروندی لیبرال مدنی و عرفی هابز و لاک محوریت با حقوق و تکالیف شهروندی است. شهروند بودن به معنای برخورداری از حقوق مدنی (حق امنیت، آزادی جان و دارایی ها، آزادی عقیده و بیان و حق رأی دادن) و نیز مکلف بودن به اطاعت از قانون و رعایت حقوق سایر شهروندان است.

در برداشت های متأخر و جدید (سده ۲۰) از این ایده ها و الگوهای شهروندی مدرن نیز ما شاهد نوعی سنتز تئوریک (میان جمهوری گرایی و لیبرالیسم فردگرایانه) هستیم. در این زمینه تم (۱۹۹۸)، مک لین (۱۹۹۶)، دامین (۱۹۹۶) و ترنر (۱۹۹۴) بر آنند که شهروندی جدید «ناظر به برخورداری از حقوق، وظایف، تکالیف، مسئولیت ها و تعهدات اخلاقی سیاسی اجتماعی برابر و همگانی اعضای جامعه؛ به همراه احساس تعلق، عضویت و هویت اجتماعی فراگیر برای مشارکت جدی در جامعه سیاسی؛ توأم با بهره مندی یکسان و عادلانه از امتیازات، مزایا و منابع جامعه؛ فارغ از تعلقات قومی، نژادی، طبقاتی، اقتصادی، فرهنگی و مذهبی است» (دامین و دیگران، ۱۹۹۶: فصل ۵؛ ترنر، ۱۹۹۳؛ تم، ۱۹۹۸). این ها، تصریحاً حاوی ۳ مقوله کلیدی اند که برای بحث اصلی این مقاله توجه به آن ها سودمند است: ۱) برخورداری برابر و همگانی اعضای جامعه سیاسی از حقوق، وظایف، تکالیف، مسئولیت ها و تعهدات اخلاقی سیاسی اجتماعی؛ ۲) احساس تعلق، عضویت و هویت اجتماعی فراگیر برای مشارکت جدی در جامعه سیاسی؛ ۳) بهره مندی عادلانه از امتیازات، مزایا و منابع جامعه فارغ از تعلقات قومی، نژادی، طبقاتی، اقتصادی، فرهنگی و مذهبی.

درآمدی بر نظریه شهروندی گفتگویی در فلسفه سیاسی هابرماس

این الگو اگر چه در نزد بسیاری از فیلسوفان سیاسی، اجتماعی و حقوق و اخلاق و همچنین نظریه پردازان سیاسی اجتماعی معاصر همچنان از حرمت تئوریک برخوردار است؛ با این وجود رهیافت منتقدانه نسبت به نحوه و صورت بندی گفتمانی آن در غرب از سوی برخی از اندیشه پردازان منجر به شکل گیری نوع سومی از نظریه شهروندی شده است که معمولاً با برچسب نظریه شهروندی پسامدرن (فمینیستی و پسا ساختارگرایانه) از آن یاد می شود. از آن جا که در این نوع نظریه نیز ابداعات تئوریکی نو پدیداری عرضه شده و فلسفه هابرماسی نیز به نحوی (که بعداً خواهد آمد) با آن به مجادله برخاسته است، مختصری در این ارتباط بحث خواهیم داشت.

۳. نظریه شهروندی پسامدرن

ادعای پیدایی شکل بندی پسامدرنی در جامعه غرب به موازات شکل گیری هویت ها و صورت بندی های پساملی، جهانی شدن، جهانی محلی شدن، چند فرهنگی گرایی و مانند آن ها و نیز ادعای عام گرایی نا مناسب نظریه های شهروندی مدرن و جدید که همراه با حذف خاص گرایی ها، طرد اقلیت ها و گروه های محروم و حاشیه ای از دایره شهروندی کامل به ویژه زنان بوده و هست؛ محوریت اصلی داعیه های تئوریک و گفتمانی نظریه شهروندی پسامدرن را تشکیل می دهد. موبینهان (۱۹۸۹)، بیتمان (۱۹۸۹)، ماریون یانگ (۱۹۸۹)، گلیسر (۱۹۸۸)، لیستر (۱۹۹۰) و ریتز (۱۹۹۲) از جمله اندیشه پردازانی هستند که نظریه شهروندی پسامدرن را به پیش برده اند (پیترسون و دیگران، ۱۹۹۹؛ لیستر، ۱۹۹۸ و هابسون، ۲۰۰۰). به طور خلاصه محورهای اصلی این نوع نظریه را می توان به صورت زیر فهرست نمود:

الف) سلطه گفتمان مردسالاری و مذکرسالاری در نظریه های شهروندی مدرن که موجب طرد زنان از حوزه شهروندی و حوزه عمومی و راندن آنان به سمت حوزه خصوصی شده است. به گفته کارول بیتمان در مدرنیته شهروندی مذکر و مردانه^۱ در گفتمان مزبور شکل گرفته است.

1. Male citizenry

حال آن که در شهروندی پسا مدرن شهروندی مؤنث^۱ نیز مورد تأکید است. ب) تناقضات ناشی از کاربست ایده شهروندی شمول‌گرای مدرن غربی که مورد ادعای دموکراسی لیبرال است؛ به نادیده گرفتن حقوق، شیوه‌های زندگی و ویژگی‌های کثرت‌گرایانه و خاص‌گرای گروه‌های اجتماعی متنوع و اقلیت‌های قومی نژادی مذهبی منجر شده است. به نظر ماریون یانگ طرد و محرومیت اقلیت‌ها و خاص‌ها (زنان، کودکان، رنگین پوستان، اقلیت‌های غیرمسیحی) از مزایای شهروندی مدرن منجر به مشارکت ندادن آنان در جامعه سیاسی شده است و در نهایت نوعی شهروندی متفاوت^۲ را به ارمغان آورده است. پ) تقسیم جنسی و جنسیتی کار و زندگی در جامعه سیاسی کنونی (زنانه و مردانه نمودن) به وابسته کردن زنان به مردان و اعمال قدرت از سوی مردان بر زنان و همچنین تفکیک حوزه عمومی مردانه از حوزه خصوصی زنانه شده است. به نظر لیستر در دل شهروندی مدرن و گفتمان و مفصل‌بندی آن نوعی شهروندی فعال^۳ مردانه و نوعی شهروندی منفعل^۴ زنانه پدید آمده است. این در حالی است که در نظریه شهروندی پسامدرن نمی‌توان میان شهروندی حقیقی^۵ و شهروندی واقعی^۶ تمایزی قائل شد.

روی هم همان‌گونه که از این مختصر حاصل می‌شود می‌توان ملاحظه نمود که در نظریه شهروندی پسامدرن همزمان و به صورت موازی تلفیقی از عام‌گرایی و خاص‌گرایی پررنگ شده است؛ چیزی که در شهروندی مدرن نسبتاً کم‌رنگ و یا کم‌حضور است. با توجه به مرور فشرده بر نظریه‌های شهروندی پیشامدرن، مدرن و پسامدرن حال باید دید که نظریه شهروندی هابرماسی از چه جایگاه تئوریک در این میان برخوردار است. پیش از آن لازم است تحلیلی از شبکه تئوریک جامعه‌شناسی و فلسفه‌های سیاسی اجتماعی و حقوق و اخلاق هابرماسی که خاستگاه تئوریک این نوع نظریه شهروندی است ارایه گردد.

1. Female citizenry
2. different citizenry
3. Active citizenry
4. Passivecitizenry
5. True citizenship
6. Real citizenship

درآمدی بر نظریه شهروندی گفتگویی در فلسفه سیاسی هابرماس

شبکه تئوریک جامعه‌شناسی و فلسفه‌های سیاسی اجتماعی و حقوق و اخلاق هابرماس

فلسفه هابرماس را با استفاده از یک تمثیل منطقی می‌توان نوعی شبکه تئوریک به هم پیچیده از یک دستگاه فلسفی چند بعدی به هم مرتبط یعنی جامعه‌شناسی و فلسفه‌های سیاسی، اجتماعی، اخلاق و حقوق تلقی کرد؛ که گرانیگاه تئوریک آن نوعی فلسفه سیاسی نرماتیو است. در عین حال این فلسفه سیاسی متکی بر مفروضات و داده‌ها و یافته‌های آمپیریک علوم انسانی اجتماعی مدرن به ویژه جامعه‌شناسی و روان‌شناسی نیز هست. از این منظر، همان‌گونه که بعداً بحث خواهیم نمود، نوع و جنس فلسفه سیاسی هابرماس به طرزی خیره‌کننده و تحسین برانگیز متمایز از فلسفه‌های سیاسی رقیب است (اسمیت، ۱۹۹۱؛ دیس، ۱۹۹۹؛ براتن، ۱۹۹۱؛ بیئنس، ۱۹۹۲؛ وایت، ۱۹۹۹؛ مک کارتی، ۱۹۹۶؛ هلد، ۱۹۸۰ و راسموسن، ۱۹۹۹). این امر به ویژه از نظر ظرفیت تئوریک و تأثیراتی که فلسفه سیاسی هابرماس در پروراندن یک نظریه شهروندی متمایز (در مقایسه با نظریه‌های شهروندی که اجمالاً شرح داده شد) داشته و محور این مقاله است، حائز توجه خاصی است. اجمالاً با توجه به محدودیت مقاله، به برخی از جنبه‌های این شبکه تئوریک خواهیم پرداخت: (۱) منطق روش‌شناختی، (۲) خاستگاه‌های تئوریک، (۳) خط سیرهای تئوریک.

ماهیت تئوریک این جنبه‌ها پیش از هر چیز، همان‌گونه که رابرت هولاب به درستی کشف کرده است، ناشی از وجود چند عامل فلسفی جامعه‌شناختی به علاوه ظرفیت‌های ذهنی منحصر به فرد هابرماس است (هولاب ۱۳۷۵: ۴۰-۱۵). این‌ها عبارتند از:

- (۱) شرکت هابرماس در مباحث عمومی و مشاجرات و مجادلات نظری؛ (۲) استفاده هابرماس از شیوه دیالکتیکی برای پیشبرد نظریه‌هایش با استفاده از استدلال‌ات مخالفان این نظریه‌ها؛ (۳) مهارت عجیب هابرماس در جذب نظریه‌های رقیب در یک چشم‌انداز نظری اصیل؛ (۴) قدرت هابرماس در جذب، تطبیق، نقد و باز اندیشی و توسعه نظریه‌های خود؛ (۵) ترفند جدید هابرماس در قبال اندیشه‌های مخالف از طریق راه انداختن منازعه‌های فکری جدیدتر؛ (۶) تلفیق دغدغه‌های سیاسی با مواضع نظری از سوی هابرماس؛ (۷) تلاش هابرماس برای وفق دادن نظریه‌های خود با اقدامات عملی؛ (۸) تلاش خستگی‌ناپذیر هابرماس برای تسلط دایرة‌المعارفی بر فلسفه و علوم انسانی اجتماعی مدرن؛ (۹) یورش صریح و بی‌پروای هابرماس به نظریه‌های

فلسفی سیاسی، اجتماعی و فرهنگی مطرح موجود؛ (۱۰) مهارت و استادی هابرماس در به کارگیری مباحث فلسفی، انتزاعی به همراه صورت‌بندی‌های تئوریک چند رشته‌ای از مفاهیم فلسفی سیاسی، اجتماعی و فرهنگی مطرح.

در این جا به صورتی فشرده این جنبه به هم پیوسته در شبکه تئوریک فلسفه هابرماس را واریسی خواهیم نمود.

۱- منطق روشی

به طور خلاصه منطق چند مرحله‌ای روش شناختی در فلسفه سیاسی هابرماس را می‌توان به صورت زیر بازسازی کرد:

(الف) صورت‌بندی و طرح مفروضات اخلاقی، حقوقی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی بر اساس منطق صوری و فلسفه تحلیلی و فلسفه علوم اجتماعی؛

(ب) آزمون و واکاوی این مفروضات و استدلال‌ات با داده‌ها و یافته‌های آمپیریک علوم انسانی اجتماعی مدرن؛

(پ) تکمیل استنتاجات آزمون شده با بینش شهودی عقلانی هنجاری اصیل و ابداعی؛

(ت) کاربرست استنتاجات نهایی در یک الگوی مثالی ناب (تیپ ایده آل کانتی وبری)؛

(ث) نقد تحلیلی وضع موجود بر مبنای هم‌گرایی یا واگرایی نسبت به تیپ ایده‌آل؛

(ج) تجویز الگوی هنجاری (تصریحی و تلویحی) در جهت انطباق دادن وضع موجود با الگوی مثالی.

به عنوان نمونه در نظریه شهروندی هابرماسی می‌توان کاربرست این منطق را به عنوان یک الگو ملاحظه نمود. به ویژه آن جا که هابرماس با نقادی وضع موجود شهروندی در بستر نظام دموکراسی لیبرال جامعه مدرن و همچنین حوزه عمومی و جامعه مدنی شکل گرفته در غرب؛ راهبردهای نرماتیو فلسفه سیاسی‌اش را در زمینه شهروندی ایده آل، از طریق کاربرست اخلاق گفت و گویی^۱ و عقلانیت بیناذهنی^۲ و کنش ارتباطی^۱ به شکل یک «شهروندی دیالوگی، تعاملی، ارتباطی، تفاهمی، توافقی»، که تجلی آن شهروندی گفتگویی^۲ است، صورت‌بندی می‌کند.

1. Discourse Ethics

2. Intersubjective Rationality

درآمدی بر نظریه شهروندی گفتگویی در فلسفه سیاسی هابرماس

۲- خاستگاه‌های تئوریک

بهره‌گیری هابرماس از اندیشه‌های فلسفی و نظریه‌های علمی ذخیره شده در سنت فکری پریشینه غرب، موضوعی نیست که به راحتی بتوان سهم آن را در صورت‌بندی شبکه تئوریک و فلسفه سیاسی هابرماس نادیده گرفت و یا ناچیز محسوب نمود. ضمن آن‌که بازسازی‌های عقلانی^۳ هابرماسی از این سنت (یعنی شیوه منحصر به فرد هابرماس در پیاده کردن اجزای نظریه‌های دیگران و دوباره سوار نمودن آن‌ها بر اساس مقاصد تئوریک خود) نیز غیرقابل انکار و چشم‌پوشی است. بنابراین تأمل در خاستگاه‌های تئوریک هابرماسی می‌تواند ما را به سمت دومین جنبه سازنده فلسفه سیاسی وی رهنمون گردد. در این جا اجمالاً تصویری کلی از این خاستگاه‌ها، شامل خاستگاه‌های فلسفی و علوم انسانی اجتماعی مدرن، ترسیم می‌شود (هولاب، ۱۳۷۵؛ پیوزی، ۱۳۷۹؛ لسناف، ۱۳۷۸؛ وایت، ۱۳۸۰) (اوت ویت، ۱۹۹۶ و هابرماس، ۱۹۹۴).

الف) خاستگاه‌های فلسفی مدرن

طرح کلی این خاستگاه‌ها به این صورت است: هابرماس از فلسفه سیاسی اجتماعی ارسطو، کانت و هگل و مارکس و همچنین آرنست و راولز؛ فلسفه وجودی، پدیدارشناسی و هرمنوتیک هوسرل، هایدگر، دیلتای و گادامر؛ فلسفه زبان ویتگنشتاین، آستین، استراوسون، سرل و چامسکی؛ و سرانجام فلسفه علم پوپر بهره برده است. حاصل این بهره‌وری پردازش تئوریک ترها و مقوله‌های کلیدی مندرج در این فلسفه‌ها است که با استفاده از رویه بازسازی عقلانی هابرماسی بازتاب تئوریک نوآورانه‌ای در شبکه تئوریک فلسفه وی پیدا کرده است. از جمله این مقوله‌ها که به نظریه شهروندی گفتگویی هابرماس نیز ربط پیدا می‌کند می‌توان به این‌ها اشاره نمود:

بنیان‌گرایی، عقل‌گرایی جمعی، ذهن جمعی، جامعه‌گرایی، دولت‌گرایی، حوزه‌گرایی، حوزه عمومی، جامعه مدنی و کنش، زیست جهان، ارتباط بین‌الذهانی، گفت و گو، کنش‌های گفتاری^۴ و توانش زبانی و ارتباطی و نظریه سه جهان عینی، ذهنی و بین ذهنی.

1. Communicative Action
2. Discursive Citizenship
3. Rational Reconstruction
4. Speech - acts

(ب) خاستگاه‌های علوم انسانی اجتماعی مدرن

در این خاستگاه، به طور کلی سه حوزه وجود دارد که فلسفه سیاسی هابرماسی بی‌نهایت با آن‌ها مأنوس است:

نظریه اجتماعی کلاسیک و مدرن که نظریه‌های مارکس، وبر، دورکیم و همچنین پارسونز، شوئس، مید، گافمن و لومان را در بر می‌گیرد؛ و نظریه‌های روان‌شناسی رشد و پیش‌ذهنی که حاوی نظریه‌های متأخر پیازه، اریکسون، کولبرگ، لورنزر و روانکاوای فرویدی است. اما عمده مقوله‌هایی که در این حوزه‌ها هابرماس مورد توجه قرار داده است، عبارتند از: عقلانیت، کنش‌های اجتماعی عقلانی، ماتریالیزم تاریخی، نظام اجتماعی و خرده‌نظام‌های آن، ذخیره دانش، سکولاریزم، اسطوره‌گرایی، امر مقدس و امر نامقدس، و نهایتاً رشد اخلاقی، بلوغ و آگاهی اخلاقی و وجدان اخلاقی.

۳. خط سیرهای تئوریک

نقطه عزیمت تئوریک فلسفه سیاسی هابرماس که بر بازسازی‌های وی از خاستگاه‌های تئوریک بالا استوار است؛ در حقیقت خط سیرهای تئوریک^۱ این فلسفه سیاسی را در برمی‌گیرد. در این جا نیز صرفاً به طرح کلی اشاره می‌شود. یادآوری این دو نکته مهم نیز سودمند است که این خط سیرها هم یکی از آثار برجسته فلسفه سیاسی و نظریه انتقادی هابرماس را پوشش می‌دهند؛ و هم این که تحول تاریخی فکری و گسترش تئوریک پروژه‌های فکری هابرماس را که دائماً طی نیم قرن اخیر تاکنون تکامل پیدا کرده‌اند نشان می‌دهند (لسناف، ۱۳۷۸؛ فصل ۱۱؛ باتامور، ۱۳۷۵؛ هابرماس، ۱۳۸۰؛ هابرماس، ۱۹۹۲: ۱۹-۱). به عبارت دیگر این خط سیرها طی یک فرایند تحولی قطعات گوناگون تشکیل دهنده فلسفه سیاسی هابرماس را طی یک دوره فکری طولانی کنار هم چیده‌اند. در این جا طرح کلی از این خط سیرها بر حسب آثار کلیدی هابرماس ارایه می‌شود.

1. Theoretic Trajectories

درآمدی بر نظریه شهروندی گفتگویی در فلسفه سیاسی هابرماس

الف) شناخت و علایق انسانی (۱۹۶۴)

در این خط سیر آغازین، فلسفه سیاسی هابرماس از به هم پیوستگی ارزش‌ها و علایق انسانی و شناخت آغاز می‌کند. نظریه کلیدی علایق شناخت ساز (علاقه به شناخت و کنترل طبیعت از طریق علوم تجربی، علاقه به شناخت و درک و فهم جهان انسان‌ها به وسیله علوم هرمنوتیکی و علاقه به رهایی و آزاد کردن آگاهی از قید و بند سلطه و قدرت به واسطه شناخت انتقادی) است که با محوریت علاقه رهایی‌بخش، یک پشتوانه عملی برای برانگیختن افراد در جهت تأمل و بازنگری در مورد وضع خویش با هدف نجات و رهایی آگاهانه از قید و بند سلطه، قدرت و سرکوب است. هابرماس از طریق توسل به چنین خط سیری راه را برای کنش رهایی‌بخش که جمعی است و نه فردی و تعاملی است و نه مونولوگی فراهم می‌سازد. دلیل این است که انسان‌ها در مقام موجودات اجتماعی با یکدیگر کنش متقابل دارند؛ برای انجام این کنش متقابل نیازمند فهم و درک یکدیگرند؛ این کار را با استفاده از زبان مشترک انجام می‌دهند؛ و این‌گونه کنش متقابل مبتنی بر تفاهم صورت گرفته به واسطه زبان در قالب یک کنش ارتباطی عقلانی تحقق می‌یابد.

ب) کنش ارتباطی و عقلانی شدن جامعه (۱۹۸۴)

جهت‌گیری اصلی در این خط سیر ساختن نقش و جایگاه کنش ارتباطی است. هابرماس با تمایز گذاشتن میان این نوع کنش و کنش‌های عقلانی ابزاری (که هدف از آن رسیدن به یک مقصود و غایت از طریق انتخاب وسایل مناسب است) و عقلانی استراتژیک (که در آن عامل در محاسبه موفقیت خود پیش‌بینی تصمیمات عامل / عاملان دیگری را نیز وارد می‌سازد و ممکن است در برخی شرایط نامقید به هنجارهای اخلاقی، اجتماعی و فرهنگی باشد) ماهیت این کنش را روشن می‌سازد. لذا کنش ارتباطی هابرماسی عملی است که به تعامل دست کم دو عامل اشاره دارد؛ که قادر به سخن گفتن‌اند؛ با یکدیگر وارد روابط شخصی می‌شوند؛ عاملان در پی رسیدن به درکی درباره وضعیت عمل و نقشه‌های عملشان هستند؛ تا اعمالشان را بر اساس توافق و تفاهم هماهنگ کنند. زبان در این میان نیز نقش محوری و الگویی دارد. بر این اساس در حالی که کنش عقلانی ابزاری به یک معنا عینی است و کنشی عقلانی استراتژیکی بیشتر ذهنی است؛ اما کنش ارتباطی بین‌الذات‌ها محسوب می‌شود. مؤلفه‌های کلیدی کنش ارتباطی هابرماسی که بی‌نهایت برای فلسفه سیاسی و نظریه انتقادی هابرماس و در مجموع شبکه تئوریک وی و الزاماً

نظریه شهروندی هابرماسی حائز اهمیت فراوانی است عبارتند از: کنش متقابل، برقراری روابط شخصی، توانایی سخن گفتن، تلاش برای تفاهم، کوشش جهت توافق و پیگیری عمل هماهنگ. مبنا و چارچوبی که این مؤلفه‌ها را به هم پیوند می‌دهد، ظرفیت همگانی عقلانیت است و به عبارت دقیق‌تر عقلانیت ارتباطی است که با استفاده از زبان عینیت پیدا می‌کند. در فلسفه سیاسی هابرماس عقلانیت ارتباطی به معنای استفاده از زبان به همراه قدرت استدلال و بحث عقلانی و قوت مجاب کردن است که نوعی هم‌رأیی هنجارین با تفاهم و توافق دارد و سوی گیری آن معطوف به اجماع و وفاق مشارکتی و گفت و گوی عقلانی بر اساس هنجارها و اخلاق گفت و گویی (مبتنی بر تأمل و بازنگری انتقادی) است.

بر این مبنا و به عنوان نمونه‌ای که ارتباط مستقیمی با بحث این مقاله پیدا می‌کند می‌توان به کار بست الگوی کنش ارتباطی در فلسفه سیاسی هابرماسی یعنی مدل شهروندی ارتباطی^۱ که از نتایج این نوع فلسفه سیاسی است، اشاره نمود.

همان طوری که در دو قسمت بعد بحث خواهیم کرد، در نظریه شهروندی هابرماس مؤلفه‌های کلیدی مرتبط با کنش ارتباطی هابرماسی (تفاهم، توافق، هم‌رأیی، دیالوگ، ارتباط بین‌الذهانی، اخلاق گفت و گویی، عقلانیت ارتباطی و اخلاق ارتباطی) سهم در خور توجهی را به خود اختصاص داده‌اند.

ج) وجدان اخلاقی و کنش ارتباطی (۱۹۹۰)

در این خط سیر، فلسفه سیاسی هابرماس به سمت برقراری پیوند میان عقلانیت ارتباطی، اخلاق ارتباطی و کنش ارتباطی عزیزت کرده است. از آن جا که اخلاق ارتباطی بستگی تمام به عقلانیت ارتباطی دارد؛ و این دو مقوله بستگی به آمادگی عقلانی - اخلاقی کنشگران ارتباطی برای وارد شدن در بحث و استدلال عقلانی دارد تا بتوانند با اثبات، دفاع و نجات ادعاهای حاکی از اعتبار^۲ ناظر به دعاوی مطرح شده خود (صدق و حقیقت‌پذیری و همچنین درستی و مشروعیت و حقانیت هنجاری این دعاوی) به تفاهم و توافق مشارکتی نائل گردند؛ لذا ضروری است که این کنشگران بتوانند در چارچوب عقلانیت، اخلاق و کنش ارتباطی به تفاهم و توافق

1. Communicative citizenship

2. Vaidity Claims

درآمدی بر نظریه شهروندی گفتگویی در فلسفه سیاسی هابرماس

مشارکتی بر سر هنجارهای اخلاقی عینی مبنای عمل که مقبول تمامی مشارکت‌کنندگان باشد دست پیدا کند. دستیابی به چنین مهمی مستلزم برابری همگانی مشارکت‌کنندگان در کنش ارتباطی، فقدان هرگونه سلطه و سرکوب و اعمال قدرت و وجود آزادی عمل آگاهانه و خود مختارانه و مسؤولانه برای تمامی کنشگران ارتباطی است. در این فرایند تفاهم و توافق مشارکتی نتیجه و حاصل رایزنی تأملی انتقادی باز نگرانه هنجارها، رسیدن به هنجارهای اخلاقی مشروع برای پی‌ریزی یک کنش تفاهمی مشارکتی دیالوگی مورد اجماع مشارکت‌کنندگان است. اما چارچوب چنین کنشی (عقلانیت، اخلاق و کنش ارتباطی هابرماسی) در خلاء تحول و تکوین نمی‌یابد؛ بلکه به زمینه و بستری راجع است که به صورت دیالکتیکی آن را دچار قبض و بسط می‌سازد. منظور زمینه‌ها و بسترهای فرهنگی، زیست جهان و فرایندهای رشد فردی، رشد و بلوغ اخلاقی عقلانی آموزشی است. به این معنا زیست جهان هم زیر لایه‌ای برای جایگیر شدن کنش ارتباطی است و هم افقی برای حرکت کنش ارتباطی. هم مجموعه‌ای از اعتقادات مشترک زمینه‌ای درباره جهان و جامعه و فرهنگ است که اعضای یک جامعه آن را مسلم پنداشته‌اند (زیست جهان)؛ و هم آموزش و یادگیری فردی و تکوین و تحول آگاهی و وجدان و بلوغ اخلاقی عقلانی افراد (فرایندهای رشد عقلانی، اخلاقی و فردی) که در چارچوب جمعی پهن دامنه‌تر (نظام و جامعه) می‌باید تحقق یابد، در این جا دخیلند.

فلسفه سیاسی هابرماس برای تحلیل و تبیین دیالکتیک قبض و بسط کنش ارتباطی در چارچوب نظام، جامعه، زیست جهان، حوزه عمومی، حوزه خصوصی، اقتصاد، دولت، بروکراسی و نیز پارادوکس‌های ناظر به سلطه عقلانیت‌های ابزاری (در حوزه بروکراسی و دولت و اقتصاد) و استراتژیکی (در حوزه خصوصی) و خطرات تحریف و باز استعمار زیست جهان از سوی این تهدیدکننده‌ها، همزمان نوعی جهت‌گیری تئوریک و آمپیریک به سمت جامعه‌شناسی تاریخی و سیاسی پیدا می‌کند. جامعه‌شناسی تاریخی تحول ساختاری حوزه عمومی و جامعه‌شناسی سیاسی جوامع سرمایه‌داری پیشرفته در غرب حاصل این جهت‌گیری است (هابرماس، ۱۳۸۰). در این جا نظریه شهروندی گفت و گویی هابرماسی خود را برجسته‌تر نشان می‌دهد.

ه) تحول ساختاری حوزه عمومی (۱۹۸۹)

بر اساس تحلیل هابرماس، حوزه عمومی که شکل نهادی ساختاری اجتماعی سیاسی اولیه آن در سده ۱۸ به صورت برپایی تیشگزلشافتن‌های برلین، قهوه‌خانه‌های لندن و سالن‌های پاریس با حضور طبقه بورژوازی نوپا (بازرگانان، بانکداران، کارفرمایان و کارخانه‌داران) صورت گرفت چارچوبی بود برای شکل‌گیری بحث‌ها و مناظره‌ها درباره مسائل عمومی، اجتماعی، فرهنگی و سیاسی جامعه؛ و در نهایت چیزی را به نام افکار عمومی^۱ به وجود آورد. بعدها در سده ۱۹، بحث و مناظره جای خود را به استفاده از زور و کشمکش برای حل و فصل مسائل داد و به اصطلاح سیاست تحت فشار خیابان شکل گرفت. دولت و سیاست فربه‌تر از حوزه عمومی گردید و نهایتاً حوزه خصوصی، بازار و دولت به عنوان جهت‌دهنده اصلی افکار عمومی بر جامعه مدنی و حوزه عمومی سلطه فراگیری پیدا نمود. با پیدایی دولت رفاه در قرن ۲۰ این فرایند شدت بسیار بیشتری به خود گرفت. نوعی دموکراسی صوری به معنای راه بردن کورکورانه رأی دهندگان توسط نخبگان عمومیت و غلبه یافت؛ و شکل‌بندی اجتماعی سیاسی شهروندی صورت‌های نو پدید می‌یافت. از این رو تحلیل نهایی هابرماس این است که:

۱) شهروندان تبدیل به توده‌های غیرسیاسی شدند، ۲) صرفاً متقاضی برخورداری از خدمات حمایتی و رفاهی گردیدند، ۳) نسبت به مشارکت و حضور جدی و فعالانه در تصمیم‌گیری‌ها و برنامه‌ریزی‌ها و سیاست‌گذاری‌های حوزه عمومی بی‌اعتنا شدند، ۴) علایق سیاسی شهروندان نیز تحت‌الشعاع بروکراسی فراگیر دولتی قرار گرفت. به نظر هابرماس این‌ها پیامدهای نامساعدی برای شهروندی و دموکراسی حقیقی و ناب در برداشته است:

الف) سیاست و خط مشی رفاه صرفاً برای ایجاد و حمایت مصنوعی انتخابات مورد استفاده قرار می‌گیرد، ب) انتخابات مصنوعی چیزی جز ایجاد هلله و غوغای عام در حوزه عمومی نمی‌توانسته باشد، پ) هلله در حوزه عمومی تنها راه‌حلی موقتی و تصنعی برای نمایش و راه بردن مردم و نه شهروندان است، ت) این رویه‌ها با ادغام و تلفیق در الگوی رفاهی منجر به استعمار زیست جهان و باز فتودالی شدن زیست جهان شده است. این الگو نیز به نوبه خود

1. Public Opinion

درآمدی بر نظریه شهروندی گفتگویی در فلسفه سیاسی هابرماس

شکل‌بندی شهروندی را از اساس و بن تغییر ماهوی داده و آن را از ماهیت حقیقی و ایده آن تهی ساخته است. در نتیجه: الف) شهروندی خود مختارانه و مسؤولانه تبدیل به شهروندی رفاه شده است؛ ب) دولت و سیاست رفاه شهروندان را به مشتری^۱ تبدیل نموده است؛ پ) دولت و سیاست رفاهی هرگونه مشارکت سیاسی حقیقی را نفی کرده است.

فلسفه هابرماس در چاره‌اندیشی تئوریک برای برون شد از این وضعیت پارادوکسیکال تراژدیک شهروندی به پروژه‌نرماتیو خاص خود روی می‌آورد که عبارت است از: «دموکراسی، حقوق و سیاست مبتنی بر اخلاق، عقلانیت و کنش ارتباطی در قالب دموکراسی تأملی انتقادی مشارکتی تفاهمی توافقی». خط سیر تئوریکی میان واقعیت‌ها و هنجارها در فلسفه سیاسی و شبکه تئوریک هابرماسی (پیوند تئوریک و نرماتیو فلسفه سیاسی اجتماعی و اخلاق و حقوق) نقطه عزیمت برای تحلیل و تبیین چنین پروژه‌ای است و به یک معنا محملی برای کاربست تمامی خط سیرهای پیشین در یک قالب نرماتیو و آمپیریک است.

و) میان واقعیت‌ها و هنجارها (۱۹۹۶)

نقطه و تحولی و تکاملی فلسفه سیاسی، اخلاق و حقوق هابرماس که بی‌نهایت با نظریه شهروندی وی پیوند می‌یابد، در این اثر ملاحظه می‌شود. بدین منظور ما چند نمونه از گزاره‌ها و تزه‌های کلیدی آن را که محتوای نظریه شهروندی هابرماس را روشن‌تر می‌سازد ارائه می‌دهیم. به صورت خاص مایکل. ایچ. لسناف در تحلیل فشرده و ارزنده‌ای که از این اثر مهم عرضه کرده روی این گزاره‌ها تأکید و تمرکز زیادی نموده است (لسناف، ۱۳۷۸: فصل ۱۱).

الف) عقلانیت ارتباطی و اخلاق گفت و گویی نوع خاصی از حقوق و سیاست را مطرح می‌کند که تحکیم‌کننده مفهوم خاصی از دموکراسی است: دموکراسی مشارکت خواه و مبتنی بر حوزه عمومی گسترده یعنی دموکراسی رایزنانه تأملی مشارکتی^۲.

ب) در دموکراسی رایزنانه تأمل مشارکتی، حقوق و قانون‌گذاری تابع اصل مشروعیت هستند: بدین معنا مشروعیت زمانی حاصل می‌گردد که تأیید و رضایت تمامی شهروندان در فرایند قانون‌گذاری گفت و گویی^۱ به دست آمده باشد.

1. Costumer
2. Participatory Deliberative Democracy

پ) بر اساس اصل قانون‌گزاری گفت و گویی، اصل اخلاق گفت و گویی ایجاب می‌کند که هیچ قانون و تصمیمات قانونی نباید تحمیل شود، مگر آن که همه افراد ذی مدخل آن را به صورت یکسان پذیرفته باشند.

ت) در دموکراسی رایزنانه مشارکتی که مبتنی بر اصول قانون‌گزاری گفت و گویی، مشروعیت، رضایت، تأیید شهروندی و اخلاق گفت و گویی است؛ کارکرد قانون^۲ تنفیذ هنجارهای اخلاقی معتبر است (که پیش از آن از طریق کنش ارتباطی، اخلاق گفت و گویی، نقد ادعاهای اعتباری و عقلانیت ارتباطی و در نهایت به واسطه تفاهم و توافق و اجماع مشارکت‌کنندگان حاصل شده و به عنوان هنجارهای عمل تأیید، رضایت و مشروعیت همگان را به دست آورده است).

ث) در دموکراسی رایزنانه مشارکتی تأملی، دولت^۳ هم قدرت تصویب‌کننده، هم سازمان‌دهنده، هم اجرا کننده و هم تنفیذکننده قانون است.

ج) در دموکراسی رایزنانه تأملی مشارکتی، تضمین‌کننده تعامل میان اخلاق، حقوق و سیاست با محوریت مشروعیت، تأیید و رضایت شهروندی دو اصل زیر است: (۱) فرمانفرمایی عموم (۲) حقوق بشر، بدین معنا آزادی‌های فردی و حقوق سیاسی شهروندان دموکراتیک یکدیگر را ممکن می‌گردانند.

چ) در مجموع دموکراسی رایزنانه تأملی مشارکتی بهترین مصالحه ممکن میان نظریه اخلاق گفت و گویی و واقعیت سیاسی است.

این ایده‌های کلیدی نقطه عزیمت مناسب و سودمندی برای تحلیل و تبیین نظریه شهروندی هابرماسی است. در این میان به ویژه دو ایده فرمانفرمایی عموم و حقوق بشر مبنای تئوریک قرار می‌گیرند.

در این باره تمامی ارجاعات ما به اثر منظومه پساملی: گفتارهای سیاسی — ۱۹۹۸ هابرماس خواهد بود که از دیدگاهی ترکیبی (جامعه‌شناسی سیاسی و فلسفه سیاسی) جدیدترین مواضع

1. Discourse Legislature
2. Law
3. State

درآمدی بر نظریه شهروندی گفتگویی در فلسفه سیاسی هابرماس

فکری را در ارتباط با دو ایده فرمانفرمایی عموم و حقوق بشر در بر دارد (هابرماس، ۱۳۸۰) (بویت، ۱۹۹۵ و کورتیز، ۲۰۰۲).

نظریه شهروندی گفت و گویی هابرماسی

پیش از شروع بحث لازم است به نکات مهمی که مترجم انگلیسی منظومه پساملی: گفتارهای سیاسی (مک کارتی) درباره زنجیره استدلال مندرج در اثر و اهداف تئوریک و نرماتیو آن اشاره کرده است و با شهروندی هابرماسی مرتبط است، پرداخته شود (هابرماس، همان). این نکات به صورت خلاصه در این جا آورده می‌شوند:

الف) شمول‌گرایی سیاسی اجتماعی حقوقی اخلاقی و اخلاق گفت و گویی: از دیدگاه هابرماس این شمول‌گرایی^۱ صرفاً خواسته‌های قدرت یا خواسته‌های محلی‌گرایی و خاص‌گرایانه^۲ نیست؛ بلکه ریشه در اساسی‌ترین استعدادهای ما انسان‌ها به عنوان موجودات انسانی اهل گفت و گو، بحث و استدلال عقلانی دارد که بر اساس آن مایل هستیم زندگی اجتماعی سیاسی و اخلاقی حقوقی‌مان را به جلو هدایت کنیم.

ب) اخلاق گفت و گویی به عنوان مبنایی برای حقوق، اخلاق و سیاست: در نزد هابرماس توانایی ذاتی و استعداد ریشه‌دار اخلاق گفت و گویی، تصمیم‌گیری و سیاست‌گذاری بر مبنای بحث، استدلال و برهان آوری عقلانی، پایه‌های ابداعاتی بزرگ مانند «حاکمیت ملی، حقوق بشر، رویه‌های دموکراتیک» است که ما انسان‌ها را به صورتی عام‌گرایانه به یکدیگر پیوند می‌دهد.

پ) عقلانیت ارتباطی به عنوان شالوده‌ای برای اخلاق گفت و گویی: عقلانیت ارتباطی هابرماسی که منجر به شناسایی، حرمت‌گذاری و به رسمیت شناختن متقابل ما انسان‌ها در یک فرایند عقلانی می‌گردد و نهادهایی که بر این مبنا می‌روید، از نهادهای اخلاقی حقوقی گرفته تا نهادهای سیاسی اجتماعی فرهنگی و نهایتاً دولت مبتنی بر قانون اساسی^۳ ما را در برابر یکدیگر

1. Universalism
2. Particularism
3. Constitutional State

مسئول و پاسخگو می‌سازد؛ ضمن آن که این‌ها هیچ‌کدام از عوارض یا متفرعات شرایط تاریخی نیستند و به یک زمینه عام راجع‌اند.

ت) دموکراسی به عنوان قالبی برای تحقق عینی الزامات و نتایج عقلانیت و اخلاق ارتباطی: تضمین استمرار دموکراسی مستلزم ایجاد و رشد احساس مسئولیت شهروندی (وظایف شهروندی) و التزام مشارکت همگانی شهروندی (حقوق شهروندی) است.

ث) دموکراسی و شهروندی و تبلورات وطن دوستی و جهان وطنی: هم دموکراسی و هم شهروندی در هر دو تبلور سیاسی اجتماعی فرهنگی و حقوق اخلاقی خود می‌باید به شکل نوعی وطن دوستی دموکراتیک مبتنی بر قانون اساسی^۱ و نیز نوعی وحدت جهان وطنی^۲ تحقق یابد: ۱/ث) منظور از وطن دوستی دموکراتیک مبتنی بر قانون اساسی چیزی جز نوعی «هویت مشترک مبتنی بر اصول انتزاعی زندگی دموکراتیک ملحوظ در قانون اساسی» نیست؛ و در برابر بازخوانی غیرانتقادی ملیت، فرهنگ، قومیت، مذهب، نژاد، زبان و تاریخ قرار می‌گیرد. ۲/ث) منظور از وحدت جهان وطنی نیز «اتخاذ الگویی از جامعه است که بر اصول نهادین انتزاعی مانند آزادی برابر تمامی شهروندان جهانی تحت حقوق شهروندی برابر جهانی بنا شده و از اصول مورد اتکای دولت‌های مبتنی بر قانون اساسی برخوردار است».

نظریه شهروندی هابرماسی را می‌توان به نحو دیگری نیز قرائت کرد. به نظر ما این اصول می‌توانند مبنای تئوریک و نرماتیو نظریه شهروندی هابرماسی را به روشنی نشان دهند:

۱. شمول‌گرایی سیاسی، اجتماعی، فرهنگی، اخلاقی و حقوقی فراگیر (حقوق بشر و فرمانفرمایی عموم و شهروندی)

۲. استعداد ذاتی و ریشه‌دار واحد عقل بشری (عقلانیت و اخلاق ارتباطی)

۳. احساس مسئولیت اخلاقی و التزام مشارکت سیاسی برابر همگانی (وظیفه و حقوق

شهروندی)

۴. هدف ضروری واحد عقلانیت و اخلاق ارتباطی (تفاهم، توافق و اجماع)

1. Democratic Constitutionalism Patriotism

2. Cosmopolitanism

درآمدی بر نظریه شهروندی گفتگویی در فلسفه سیاسی هابرماس

۵. تضمین نهادی ساختاری تحقق عقلانیت، اخلاق، حقوق و سیاست ارتباطی (دموکراسی رایزنانه تأملی مشارکتی انتقادی)

در پرتو این اصول پنج گانه توضیحات تکمیلی که هابرماس در منظومه پساملی (۱۹۹۸) به صورتی مفصل عرضه کرده است؛ را می توان تشریح و تبیین اصول نظریه شهروندی گفت‌وگویی هابرماسی تلقی نمود. در ادامه صرفاً به چند نمونه از این توضیحات، که نقش کلیدی دارند، بسنده خواهیم کرد.

۱- لوازم شهروندی و مبانی مشروعیت: اصل فرمانروایی عموم و اصل حقوق بشر

به نظر هابرماس در نظریه و فلسفه سیاسی دو پاسخ به پرسش از مبانی مشروعیت و لوازم شهروندی ارایه شده است: اصل فرمانروایی عموم (حاکمیت مردم) و اصل حقوق بشر (و شهروندی). اصل فرمانروایی عموم متضمن آیینی دموکراتیک در قانون‌گذاری است که حاصل آن قانون‌گذاری را مشروعیت می‌بخشد و در «حق مشارکت و حق گفتگو» تجلی می‌یابد؛ حقی که متضمن «خود آیینی^۱ شهروندان صاحب حق رأی در حوزه عمومی» است. اما اصل حقوق بشر در مقابل این نظر متکی بر مشروعیت ذاتی حکومت قانون است. این حقوق «حق حیات و آزادی حوزه خصوصی» یعنی «مجال دنبال کردن نقشه زندگی شخصی شهروندان» را تضمین می‌کند. این دو اصل (فرمانروایی عموم و حقوق بشر) دو منظر نرماتیو هستند که برپایه آن‌ها می‌توان مشروعیت قانون وضعی و متغیر را به مثابه «اسباب تضمین خود آیینی‌های خصوصی و عمومی» فرد توجیه کرد (هابرماس، ۱۳۸۰: ۱۶۸).

۲- کاستی‌های شهروندی جمهوری‌گرا و لیبرالی: پارادوکس فرمانروایی عموم و حقوق بشر

به نظر هابرماس فلسفه سیاسی تاکنون نتوانسته است بین نظریه شهروندی لیبرالی که مبتنی بر حقوق بشر است و نظریه شهروندی جمهوری‌گرا که مبتنی بر فرمانروایی عموم است تعادل برقرار نماید. جمهوری‌گرایی که سابقه‌اش تا ارسطو و اومانیزم رنسانس برمی‌گردد همواره بر اصل خود آیینی عمومی شهروندان را بر آزادی‌های پیشا سیاسی اشخاص خصوصی مقدم داشته است. در حالی که لیبرالیزم که سابقه‌اش به لاک بر می‌گردد با طرح خطر اکثریت‌های استبدادی اصل مفروضه را تقدم حقوق بشر قرار داده است. ایده جمهوری‌خواهی مشروعیت حقوق بشر

1. Autonomy

را مرهون خود فهمی اخلاق و خود تصمیم‌سازی جامعه سیاسی بشمار می‌آورد؛ حال آن که ایده لیبرالی حقوق بشر را واجد مشروعیتی ذاتی و به مثابه مانعی بشمار می‌آورد که حاکم را از دست‌اندازی به حوزه نقض‌ناپذیر آزادی‌های فردی باز می‌دارد (همان).

۳- تلفیق شهروندی لیبرالی و جمهوری‌گرا: فرمانفرمایی عموم و حقوق بشر

هابرماس قائل به تلفیق هر دو ایده لیبرالی و جمهوری‌گرا از شهروندی است که ترکیب همزمان فرمانفرمایی عموم و حقوق بشر محسوب می‌شود:

پیش فرض من این است که یک قانون فقط زمانی می‌تواند مدعی مشروعیت باشد که تمام کسانی که از آن تأثیر خواهند پذیرفت بتوانند ضمن مشارکت در یک گفت و گوی عقلانی با آن موافقت کرده باشند. ما به عنوان کسانی که در یک گفت و گوی مشارکتی عقلانی شرکت می‌کنیم و می‌خواهیم با اقتناع یکدیگر درباره یک مسأله خاص از طریق بحث و استدلال به عقیده مشترک برسیم؛ اما به عنوان شرکت‌نندگان در یک چانه زنی کوشش ما این است که منافع مختلف را با یکدیگر متوازن کنیم. حال اگر این گفت و گو جایی است که قرار است یک اراده سیاسی معقول از آن ظهور کند در این صورت وقتی مشروعیت نتایج این گفت و گو که به روش دموکراتیک به دست می‌آید قابل توجه است که بر پایه گفت و گوی سنجیده نهاده شده باشد. بر این اساس قانون‌گذاری نیز چیزی جز نهادینه شدن گفت و گوی عقلانی مشارکتی نیست که می‌تواند تضمین مشروعیت تلقی گردد (همان: ۱۶۹).

۴- پیوند درونی فرمانفرمایی عموم و حقوق بشر در قالب شهروندی

نزد هابرماس شهروندی قالبی است که از طریق آن دو اصل تضمین‌کننده مشروعیت یعنی فرمانفرمایی عموم و حقوق بشر به یکدیگر پیوند می‌خورند:

حقوق بشر شرایط لازم ارتباط و گفت و گو برای یک اراده‌سازی سیاسی معقول را نهادینه می‌کند. حقوق افراد که فرمانفرمایی عموم و حاکمیت مردم را میسر می‌کند نمی‌تواند به مثابه محدودیت بیرونی بشمار آید که بر اجرای فرمانفرمایی عموم تحمیل شده است. البته این حکم به طور بلاواسطه تنها در مورد حقوق سیاسی یعنی حق گفت و گو، ارتباط، مشارکت موجه می‌نماید. در مورد حقوق بشر نیز که تضمین‌کننده خود آیینی خصوصی شهروندان است مهم می‌نماید (همان: ۱۷۰).

۵- شهروندی به مثابه خود آیینی عمومی (فرمانفرمایی عموم) و خود آیینی خصوصی (حقوق بشر)

درآمدی بر نظریه شهروندی گفتگویی در فلسفه سیاسی هابرماس

در فلسفه سیاسی هابرماس و شبکه تئوریک آن این دو متقابلاً یکدیگر را مفروض می‌گیرند:

از سویی شهروندان تنها وقتی می‌توانند از خود آیینی عمومی خود به نحو مناسب بهره‌برداری کنند که بر مبنای خود آیینی خصوصی از استقلال برابر و لازم برخوردار باشند. از سوی دیگر شهروندان تنها وقتی می‌توانند برخوردار از خود آیینی خصوصی‌اشان را تحقق بخشند که از خود آیینی سیاسی خود به عنوان شهروند بهره مناسب برده باشند. پس نتیجه‌ای که می‌خواهیم بگیریم این است که حقوق بنیادی لیبرالی و سیاسی از یکدیگر تفکیک ناپذیرند (همان: ۱۷۱).

۶- شهروندی و ارزش اخلاقی و هنجار حقوقی

در شبکه تئوریک هابرماسی چهره دوگانه اخلاقی حقوقی حقوق بشر با شهروندی به نحو خاصی در ارتباط هستند:

حقوق بشر چهره‌ای یانوسی یا دوگانه دارد و همزمان به اخلاق و حقوق هر دو می‌نگرد. محتوا و ارزش اخلاقی حقوق بشر نیز شکل هنجار حقوقی به خود می‌گیرد. حقوق بشر به مثابه ارزش اخلاقی به هر موجودی که واجد صورت انسانی است ارجاع دارد؛ اما به مثابه هنجار حقوقی تا آن جا از فرد اشخاص حمایت می‌کند که این اشخاص به جامعه حقوقی خاصی یعنی شهروندان دولت ملت معینی تعلق دارند. اما از آن جا که این ارزش‌ها و هنجارهای اخلاقی حقوقی شهروندی باید از اعتبار نامحدود برای کلیه اشخاص برخوردار باشند؛ چگونه باید تناقض میان جهان شمولی ارزش اخلاقی و شروط تحقق هنجار حقوقی را رفع نمود؟ (همان: ۱۷۱).

۷- شهروندی به مثابه خود آیینی سیاسی عرفی با اراده سازی دموکراتیک خود قانون‌گزار

راه‌حل و یا به عبارت دقیق‌تر تز راهبردی هنجاری فلسفه سیاسی هابرماسی، تلقی کردن شهروندی به عنوان یک خود آیینی سیاسی از طریق عرفی کردن سیاست و اراده‌سازی دموکراتیک مبتنی بر خود قانون‌گزاری است:

شهروندان تنها در عرصه سیاسی وقتی می‌توانند خود آیین شوند که به وضع قانون مبادرت کنند. کانت خود آیینی را به عنوان ظرفیت مقید کردن اراده با بینش هنجاری منتج از بهره‌گیری از عقل در حوزه عمومی درک می‌کند. این اندیشه خود قانون‌گزاری همچنین الهام‌بخش شیوه اراده‌سازی دموکراتیک است که برحسب آن

اقتدار سیاسی بر وجهی از مشروعیت تکیه دارد که نسبت به جهان بینی خنثی یا بی طرف است. به این ترتیب توجه حقوق بشر بر مبنای دین یا متافیزیک امری ساختگی است. بر این مبنای عرفی کردن سیاست وجه دیگر خود آیینی سیاسی شهروندان است (همان: ۱۸۳).

نتیجه گیری

حسن ختام این گزارش بسیار کوتاه شده از نظریه «شهروندی عقلانی تعاملی، دیالوگی، ارتباطی، مشارکتی، تفاهمی و توافقی» هابرماسی که در شبکه تئوریک جامعه شناسی و فلسفه های سیاسی اجتماعی و حقوق و اخلاق هابرماسی بازتاب یافته است؛ با طرح یک پرسش کلیدی و پاسخ هابرماسی به پایان می رسد: «شهروندی هابرماسی چه کارکردی را پیش فرض گرفته است؟» پاسخ هابرماس این است:

شهروندان آزاد و برابر با یکدیگر وارد رایزنی می شوند تا زندگی مشترک خود را نه فقط به وسیله قانون موضوعه بل همچنین به شیوه مشروع سازماندهی کنند (همان: ۱۷۶).

این پاسخ، قلب نظریه شهروندی گفت و گویی هابرماسی است و از ارزش تئوریک و نرماتیو برجسته ای برای پژوهش های جدید در فلسفه سیاسی شهروندی در هزاره سوم برخوردار است. تفصیل و تبیین مستوفای این نظریه نیازمند بحث در قالب یک مقاله مستقل دیگر است (بنگرید به نجاتی حسینی، ۱۳۸۴). بنابراین در این جا صرفاً برخی از نکات کلیدی آن به اختصار طرح می شود.

۱) نظریه شهروندی گفت و گویی هابرماس صورت بندی متمایزی از نظریه های شهروندی موجود و مطرح (مدرن، پسامدرن، فمینیستی و مدرن متأخر) است که با اتکا به جامعه شناسی و فلسفه های اجتماعی سیاسی و حقوق و اخلاق عرضه شده است و محتوا و جهت گیری آن ترکیبی هوشمندانه و موفق از عناصر تحلیلی و هنجاری با قرائتی انتقادی از وضع موجود به همراه تیپ ایده آل مطلوب است.

۲) در نظریه شهروندی گفت و گویی هابرماس همزمان این عقلانیت ارتباطی، اخلاق گفت و گویی و کنش ارتباطی تفهمی تفاهمی توافقی هستند که ماهیت و محتوای وظیفه و حق

درآمدی بر نظریه شهروندی گفتگویی در فلسفه سیاسی هابرماس

شهروندی را تعیین می‌کند؛ آن هم در زیست جهانی که فارغ از سلطه قدرت، زور، سرکوب، فریب، تحریف و هژمونی‌های فرهنگی، اجتماعی و سیاسی است.

۳) در نظریه شهروندی گفت و گویی هابرماس کنشگران اجتماعی به صورتی آزادانه، برابر، منصفانه و عادلانه طرحی از ایده‌ها، نیات، درخواست‌ها، نقطه نظرات، توقعات و مطالبات خود را که ناظر به ترسیم یک نقشه جمعی برای پی‌گیری اهداف عمومی مشترک لازم است به صورت دیالوگی (و نه مونولوگی آن‌گونه که در فلسفه کانت و راولز و لیبرالیست‌ها و حتی لیبرتارین‌ها از جمله نوزیک مطرح است) ارایه می‌دهند. از این طریق است که حق‌ها و وظیفه‌های کنشگران اجتماعی ارتباطی از طریق گفت و گو به صورت درونی و نه متأثر از عوامل بیرونی به شکلی تفاهمی توافقی صورت‌بندی می‌شود و در نتیجه کنشگران گفت‌وگویی، اخلاقاً هم متعهد به ایفای این وظایف شهروندی می‌شوند و هم متضمن به تحقق حق‌های شهروندی دیگری می‌گردند.

۴) در نظریه شهروندی گفت و گویی هابرماس که یک رویه روال‌گرایی است و ناظر به مشخص کردن صورت گفت و گوهاست و نه محتوای آن، تفهم و تفاهم (فهم منظور دیگران) و توافق (پذیرش این تفاهم) پایه کنش ارتباطی اجتماعی در حوزه‌های زمینه‌ای مهم شامل فرهنگ، اجتماع، سیاست و حقوق است. همان چیزی که هابرماس از آن تحت عنوان فرهنگ، اجتماع، حقوق و سیاست گفت و گویی یاد می‌کند. هابرماس همچنین این طرح را متکی به وجود نوعی دموکراسی گفت و گویی نیز قرار می‌دهد.

۵) در مجموع قلب شبکه تئوریک جامعه‌شناسی و فلسفه‌های اجتماعی سیاسی و حقوق و اخلاق هابرماس که در ضمن خاستگاهی برای صورت‌بندی تیپ ایده‌آل شهروندی گفت و گویی هابرماسی نیز هست و در این مقاله نیز مبنا قرار گرفت حاوی سه مقوله شالوده‌ای است: نظریه اخلاق گفت و گویی، نظریه عقلانیت و کنش ارتباطی و نظریه زیست جهان تفاهمی توافقی (بنگرید به نجاتی حسینی، ۱۳۸۴).

منابع

- ارسطو (۱۳۶۴) سیاست، ترجمه حمید عنایت، تهران: خوارزمی.

نامه علوم اجتماعی، شماره ۲۹، زمستان ۱۳۸۵

- باتامور، تام (۱۳۷۵) مکتب فرانکفورت، ترجمه حسین علی نوذری، تهران: نشر نی.
- پیوزی، مایکل (۱۳۷۹) یورگن هابرماس، ترجمه احمد تدین، تهران، هرمس.
- توسلی، غلامعباس و سید محمود نجاتی حسینی (۱۳۸۴) واقیعت اجتماعی شهروندی در ایران، تهران: مجله [انجمن] جامعه‌شناسی ایران، سال ۵، شماره ۲، صص ۳۲-۶۲.
- دوبنوا، آلن (۱۳۷۸) تأمل در میانی دموکراسی، ترجمه بزرگ نادرزاده، تهران: نشر چشمه.
- فالکس، کیث (۱۳۸۱) شهروندی، ترجمه محمدتقی دلفروز، تهران: کویر.
- لسناف، مایکل (۱۳۷۸) فیلسوفان سیاسی قرن بیستم، ترجمه خشایار دیهیمی، تهران: نشر کوچک.
- نجاتی حسینی، سید محمود (۱۳۸۳) واقیعت اجتماعی شهروندی در ایران: ۸۰-۱۳۷۶، پایان‌نامه دکترای جامعه‌شناسی، تهران: دانشگاه آزاد اسلامی - واحد علوم و تحقیقات.
- نجاتی حسینی، سید محمود (۱۳۸۴) حق و وظیفه شهروندی در فلسفه سیاسی هابرماس، پایان‌نامه دکترای علوم سیاسی - فلسفه سیاسی غرب، تهران: دانشگاه تربیت مدرس، دانشکده علوم انسانی، گروه علوم سیاسی.
- نجاتی حسینی، سید محمود (۱۳۸۱) مهاجرت، سیاست و شهروندی، تهران: فصلنامه مدیریت شهری، سال ۳، شماره ۱۰، صص ۳۰-۴۳.
- نجاتی حسینی، سید محمود (۱۳۸۰) جامعه مدرن، شهروندی و مشارکت، تهران، فصلنامه مدیریت شهری، سال ۳، شماره ۵، صص ۱۶-۶.
- هابرماس، یورگن (۱۳۸۰) بحران مشروعیت: تئوری دولت سرمایه‌داری، ترجمه جهانگیر معینی علمداری، تهران: گام نو.
- هابرماس، یورگن (۱۳۸۰) جهانی شدن و آینده دموکراسی: منظومه پساملی، ترجمه کمال پولادی، تهران: نشر مرکز.
- هلد، دیوید (۱۳۷۸) مدل‌های دموکراسی، ترجمه عباس مخبر، تهران: انتشارات روشن‌گران و مطالعات زنان.
- هولاب، رابرت (۱۳۷۵) یورگن هابرماس: نقد در حوزه عمومی - مجادلات فلسفی هابرماس، ترجمه حسین بشیریه، تهران: نشر نی.

- Baynes, k (1992) *The Normative Grounds of social criticism: Kant, Rawls and Habermas*, SUNYP.

- Braaten, J (1991) *Habermas, critical theory of society*, SUNYP.

درآمدی بر نظریه شهروندی گفتگویی در فلسفه سیاسی هابرماس

-
- Boyte, H. C (1995) "*Beyond Deliberation: citizenship as public work*" In <http://www.cen.org/newcitizenship/google>. 2003.
 - Carr, W& Hartnett, J (1996) "*civic Education, Democracy and the English political tradition*" In J. Demain et al (1996) (Ed) *Beyond communitarianism: citizenship, politics and Education*, Mcmillan. Chap 5.
 - Courtis, S (2002) "Le patriotisme constitutionnel de Habermas face au nationalisme qubecois" *In Dialogue*, XLI, pp. 765-94.
 - Demain, J .et al (1996) (eds) *Beyond communitarianism: citizenship, politics and education*, McMillan.
 - Diets, m (1994) "*Feminism and theories of citizenship*" in B.S.Turner & P.Hamilton (1994) (eds) *citizenship*, Routledge, Vol 2, chap 51.
 - Dews, p (1999) (ed) *Habermas: A Critical Reader*, Blackwell.
 - Evans, D.T. (1993) *sexual citizenship*, Routledge.
 - Habermas, J (1994) *The philosophical Discourse of modernity*, polity press.
 - Habermas, J (1992) "citizenship and national Identity: some Reflection on the future of Europ" *in praxis International*, Vol 12, pp.7-19.
 - Hutchings, k (1999) (ed) *cosmopolitan citizenship*, Mcmillan.
 - Hobson, B (2000) (ed) *Gender and citizenship in transition*, McMillan
 - Held, D (1980) *Introduction to critical theory: Horkheimer to Habermas*, UCP.
 - Lister, R (1998) *citizenship: Feminist Perspectives*, McMillan.
 - Lister, R (1994) "*Woman, Economics and citizenship*" in B.S.Turner & P.Hmilton (1994) (ed) *chthzenship*, Vol 1, chap 50.
 - Lister, R (2000) "*Dillemas in Engendering citizenship*" in B. Habson (2000) (ed) *Gender and citizenship in Transition*, McMillan, chap 2.
 - Lister, R (1996) "*citizenship, welfare Rights and local Governments*" in J.Demains et al (1996) (eds) *Beyond communitarianism*, McMillan, chap 10.
 - MC lean, I (1996) *oxford Dictionary of politics*, OUP.
 - Miller, D (1999) "*Beyond citizenship*" in K.Hutchings (1999) (ed) *cosmopolitan citizenship*, McMillan, chap 3.
 - Mccarthy, T (1996) *The critical theory of Jurgen Habermas*, MIT.

- Pateman, C (1994) "*Feminism and democracy*" in B.S.Turner & P.Hamilton (1994) (ed) *citizenship*, Routledge, Vol 2, chap 47.
- Peterson, A.et al (1999) (eds) *post - structuralism, citizenship and social policy*, Routledge.
- Rasmussen, D. M (1999) *Reading Habermas*, Basile Blackwell.
- Smith, T (1991) *The Role of Ethics in social Theory: Essays from a Habermasian perspectives*, SUNYP.
- Turner, B. S (1993) (ed) *citizen ship and social theory*, sage.
- Turner, B.S & Hamilton, p (1994) (ed) *citizenship: critical concept*, Routledg, 2 vol.
- Tam, H (1998) *communitarianism: Anew Agenda for politics and citizenship*, McMillan.
- White, S.K (1999) (eds) *The Cambridge companion to Habermas*, cup.